# حجیت ظهور، جلسه: 16

## جلسه 85-640

**‌شنبه - 14/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

قبل از این‌که بحث اختلاف قرائات را دنبال کنیم نکته‌ای از بحث گذشته عرض کنم:

در روایت قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام قال ابی علیه السلام ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الا کفر، مرحوم صدوق در معانی الاخبار گفت که از ابن الولید سؤال کردم معنای این حدیث چیست، گفت معنای این حدیث این است که ان یجیب الرجل فی تفسیر آیة بتفسیر آیة اخری. شبیه همین تفسیر القرآن بالقرآن.

ولی انصاف این است که برداشت ابن الولید اشتباه است. دو احتمال در این روایت مطرح است: یکی این‌که مراد از ضرب القرآن بعضه ببعض خلط کردن متشابه و محکم قرآن هست که نشناسد محکم قرآن چیست متشابه قرآن چیست، این منشأ می‌‌شود که به اشتباه بیفتد و حرف‌های کفرآمیز بزند. در تفسیر نعمانی می‌‌گوید ضربوا بعض القرآن ببعض و احتجوا بالمنسوخ و هم یظنون انه الناسخ و احتجوا بالمتشابه و هم یرون انه المحکم و احتجوا بالخاص و هم یرون انه العام، خاص و عام در این‌جا یعنی احکامی که مختص است به برخی مثل پیامبر، این را فکر کردند که عام جمیع مردم هست، و احتجوا بالخاص و هم یرون انه العام. احتمال دوم از این ضرب القرآن بعضه ببعض تناقض‌گیری از قرآن است. برخی آیات قرآن را با هم حساب می‌‌کردند می‌‌گفتند این‌ها با هم تنافی دارد، ‌یک جا می‌‌گوید راجع به ایام خلق سموات و ارض: شش روز، یک جای دیگر جور دیگر می‌‌گوید، از این اشتباهاتی که از قدیم فکر می‌‌کردند تناقض قرآن را پیدا کردند، ‌الان سایت‌های الحاد را می‌‌بینید فکر می‌‌کنند که چه چیزی را کشف کردند همین مطالب را می‌‌آیند مطرح می‌‌کنند. فکر می‌‌کنند آیات قرآن با هم تنافی دارد، در حالی که این‌ها نمی‌فهمند که این‌ها با هم تنافی ندارد. این هم در برخی از روایات آمده، در تفسیر درالمنثور این روایت است که انما هلک من کان قبلهم بهذا ضربوا کتاب الله بعضه ببعض و انما نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا فلاتکذبوا بعضه ببعض کما علمتم منه فقولوا و ما جهلتم فکِلوا علمه الی عالمه، ضرب القرآن بعضه ببعض فقد کفر یعنی کسی که دنبال تناقض گرفتن از قرآن باشد این به اشتباه می‌‌افتد و نمی‌فهمد اصلا این آیات قرآن به چه معناست، بعد فکر می‌‌کند که این‌ها با هم تناقض دارد. در نهج البلاغه است که ان القرآن یصدق بعضه بعضا و لا اختلاف فیه فقال سبحانه و لو کان من عند غیر الله لوجودا فیه اختلافا کثیرا.

یک عبارتی هست در ادامه ان الکتاب یصدق بعضه بعضها که رایج هست بین مفسرین، المیزان هم زیاد روی آن تکیه می‌‌کند می‌‌گوید و یفسر بعضه بعضا، ما این تعبیر را پیدا نکردیم، بله در نهج البلاغه است حالا سندش را باید بحث کرد سند واضحی ندارد کتاب الله ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض. که من فکر می‌‌کنم این هم به این معناست که یصدق بعضه بعضا، گاهی هم می‌‌شود اجمال یک آیه را با توضیح آیه دیگر برطرف کرد اما این‌که بگوییم تمام آیات قرآن اگر هم فی حد نفسه مجمل باشند با خود قرآن رفع اجمال‌شان می‌‌شود خلاف وجدان است.

یک نکته هم عرض کنم این بحث را تمام کنیم:

ما روایات عرض بر کتاب را گفتیم که مخصص این روایاتی است که می‌‌گوید تفسیر نکنید قرآن را از پیش خودتان. ممکن است کسی بگوید نسبت این‌ها عموم من وجه است چون اگر تفسیر قرآن ‌که مورد نهی است اعم باشد از بیان ظاهر قرآن‌ که نیاز به اجتهاد دارد و بیان مراد قرآن به نحو تفسیر به رأی یعنی اطلاق نهی از تفسیر قرآن دو فرض را بگیرد: یک: تفسیر به رأی، دو: اعمال اجتهاد و نظر در تبیین ظهورات قرآن. فقط آن ظهور بدیهی را که نیاز به تفسیر و کشف قناع را ندارد تفسیر نمی‌گویند اما جمع‌های عرفی، یا استظهارهای دقیق این‌ها داخل در تفسیر قرآن است. یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی، این‌که ما از این آیه بفهمیم که فرق است بین زن و مرد در امر قصاص و الا نمی‌فرمود الانثی بالانثی، اگر زن و مرد فرقی نداشتند چرا فرمود الانثی بالانثی؟ همان‌طور که عبد و حر فرق دارند، الحر بالحر و العبد بالعبد، و الانثی بالانثی. این‌ها نیاز به اعمال فکر دارد، این را می‌‌شود گفت تفسیر، پس تفسیر شامل فهم ظهور غیر اجتهادی قرآن نمی‌شود اما شامل فهم ظهور اجتهادی قرآن می‌‌شود و همین‌طور شامل تفسیر به رأی می‌‌شود.

روایاتی که می‌‌گوید عرض کنید احادیث را بر کتاب شامل تفسیر به رأی نمی‌شود ولی شامل این استظهار اجتهادی از قرآن می‌‌شود. مورد افتراق این روایات عرض بر کتاب هم رجوع به نصوص کتاب یا ظهورهایی است که واضح و بدیهی است نیاز به اعمال نظر و دقت ندارد. پس نسبت می‌‌شود عموم من وجه. مورد افتراق روایات عرض بر کتاب ظهوراتی است که واضح است و نیاز به اعمال دقت ندارد، و همین‌طور نصوص از قرآن. مورد افتراق روایات نهی از تفسیر، تفسیر به رأی است، مورد اجتماع رجوع به ظهورهای اجتهادی قرآن‌ که نیاز به اعمال دقت دارد، گفته می‌‌شود این‌ها با هم تعارض که کردند در این مورد ظهورهای اجتهادی قرآن، تساقط می‌‌کنند.

ما فعلا جوابی به این مطلب نداریم الا این‌که می‌‌گوییم اولا: پس رادعی از حجیت عقلاییه ظهور برای ما ثابت نیست بعد از تعارض ادله. ثانیا: لو کان لبان، اگر واقعا ظهورهایی که علما با تدقیق از قرآن می‌‌فهمند اعتبار نداشت نوبت نمی‌رسید به صاحب حدائق و صاحب وسائل که این‌ها بیایند این مطلب را بگویند، باید واضح می‌‌شد برای علمای شیعه، شیخ طوسی تفسیر تبیان می‌‌نویسد خودش تفسیر می‌‌کند قرآن را و اعمال اجتهاد می‌‌کند در فهم ظهورات قرآن، مرحوم طبرسی در مجمع البیان همین‌طور، سید مرتضی همین‌طور، علمای دیگر، چه عامه چه خاصه، این نشان می‌‌دهد که عمل به ظهور قرآن اگر معتبر نبود و لو در بخش اجتهادی ظهور، این واضح می‌‌شد و چون واضح نشد پس معلوم می‌‌شود که ردعی از آن صورت نگرفته است.

بله، ما قبول داریم قرینیت سیاق در قرآن یکی از مشکلات است، یک کسی بگوید این بر خلاف قرینه سیاق قرآن است، هم نحوه جمع‌آوری قرآن را اختلاف کردند که آیا پیامبر جمع کرد یا غیر پیامبر جمع کرد، حالا پیامبر هم جمع کرد بر اساس ترتیب نزول که جمع نکرد، و لذا ممکن است چند تا آیه کنار هم گذاشته شده در حالی که این‌ها مختلف نازل شده. و اتموا الحج و العمرة لله یک بار نازل شده، فان احصرتم فما استیسر من الهدی یک بار نازل شده، ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام که راجع به فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی یک بار نازل شده در حجة‌الوداع این‌ها با قرینیت سیاق نمی‌سازد. آن روایت هم که بود سندش اشکال داشت ولی دلالتش این بود که ان الآیة ینزل اولها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء، قرینیت سیاق یک مقدار در قرآن مشکل هست.

[سؤال: ... جواب:] طائفه سوم هم طرف معارضه است دیگر. ... ظهورات واضح که انصراف دارد عرفا این روایات از آن، مثل نصوص می‌‌ماند، همان روایتی که می‌‌گوید انما یعرف القرآن من خوطب به بدیهیات قرآن را که نمی‌گوید، ظهورات واضح قرآن را که نمی‌گوید.

[سؤال: ... جواب:] سیره مسلم عقلا بر عمل به ظهورات هست، آن وقت صلاحیت ندارد خطاب معارض که رادع از آن باشد. اگر شارع می‌‌خواهد ردع کند از این سیره مترسخه مسلمه عقلاییه بیاید با کلمات متعارض از آن ردع کند؟ وانگهی عرض کردم لو کان لبان کشف می‌‌کند ردعی نبوده است و الا لبان و انتشر.

راجع به اختلاف قرائات مرحوم شیخ فرموده‌اند که مثل و لا تقربوهن حتی یطْهرن که قراء سبعه این‌جور خواندند و یا لاتقربوهن حتی یطّهرن که برخی دیگر آن را قرائت کردند اگر دیدیم با هم متعارض هستند حتی یطْهرن یعنی و لاتقربوهن حتی ینقین من الدم حتی یطّهرن یعنی لاتقربوهن حتی یغتسلن من الحیض، اگر ما مسلک مشهور را گفتیم که تواتر قرائات هست این‌ها می‌‌شوند مثل دو آیه، با هم تعارض می‌‌کنند. اگر جمع عرفی داشتند جمع عرفی می‌‌کنیم و الا توقف می‌‌کنیم. و اگر گفتیم قرائات تواتر ندارند باید ببینیم حجت هست قرائات مختلفه؟ مثل این‌که قرائت در نماز با قرائت‌های مختلفه جایز هست حجیت فقهیه هم دارد قرائات مختلفه یا ندارد؟ اگر حجیت داشت تعارض الحجتین می‌‌شود، ‌حجب بر این‌که این آیه نازله من عند الله حتی یطهرن هست با آن حجت دیگر که می‌‌گوید نازل من عند الله حتی یطهرن است تعارض می‌‌کنند این‌جا دیگر بحث جمع عرفی مطرح نیست تعارض و تساقط می‌‌کنند، ولی اگر گفتیم نه قرائات متواتره است و نه دلیلی بر حجیت فقهیه این قرائات داریم، صرفا در نماز می‌‌توانیم این قرائات را بخوانیم طبق سیره قطعیه متشرعه و برخی از روایات، دیگر ما نمی‌توانیم نه به حتی یطهرن تمسک کنیم نه به حتی یطهرن تمسک کنیم.

صاحب کفایه هم این مطالب را تایید کرده.

ما حرفی نداریم الا این‌که بگوییم این نسبتی که شیخ انصاری داد که مشهور قائل به تواتر قرائات هستند این نسبت ثابت نیست چون معنای این قول این است که تواتر قرائات عن النبی صلی الله علیه و آله در حالی که خود این قراء انتساب نمی‌دهند قرائت‌شان را به پیامبر و قرائت‌های خود این‌ها هم متواتر نیست از این‌ها. عاصم دو تا راوی دارد: حفص و شعبه. نافع دو تا راوی دارد: ورش و قالون چطور ما بگوییم تواتر قرائات از پیامبر؟ ما این را مفصل در فقه هم بحث کردیم و مطلب به نظر ما واضح هست. و در روایت صحیحه هم داریم که فرمود کذبوا اعداء الله ان القرآن واحد نزل من عند واحد، صحیحه فضیل بن یسار، ‌کافی طبع دارالحدیث جلد 4 صفحه 664 قلت لابی‌عبدالله علیه السلام ان الناس یقولون ان القرآن نزل علی سبعة احرف فقال کذبوا اعداء الله و لکنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد، ‌در روایت دیگر داریم و لکن الاختلاف یجیء من قبل الروات.

اما راجع به این آِیه شریفه مناسب است یک توضیح بدهم. به نظر ما آیه ابهام ندارد نیاز ندارد در تعارض حتی یطْهرن و حتی یطّهرن ما رجوع کنیم به سایر ادله. عام فوقانی یا استصحاب بقاء حرمت وطی که شیخ مطرح می‌‌کند، ‌عام فوقانی‌اش نساءکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم است. ذیل این آیه دارد فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله. عرف می‌‌گوید حتی اگر صدر آیه این بود که و لاتقربوهن حتی یطهرن این آیه مثل این می‌‌شد که شما به شخصی می‌‌گویید لاتخرج من بیتک حتی یطلع الفجر فاذا صلیت الفجر فاخرج، عرف چه می‌‌فهمد؟‌ به یک کسی می‌‌گویی تا اذان صبح از منزلت بیرون نیا، پس هنگامی که نماز صبح را خواندی بیا بیرون عرف می‌‌گوید فاذا طلع الفجر و صلیت الفجر فاخرج. این آیه هم همین‌جور است. و لاتقربوهن حتی یطهرن هم اگر باشد یعنی و لاتقربوهن حتی ینقین من الحیض فاذا تطهرن یعنی فاذا نقین من الحیض و اغتسلن فاتوهن من حیث امرکم الله.

[سؤال: ... جواب:] ظهور عرفی این آیه مثل ظهور عرفی این مثال می‌‌ماند. ... شاید مکروه است آدم بین اذان و نماز صبح بیاید بیرون بعد نماز صبحش مشکل پیدا کند، آخر وقت خوانده بشود، می‌‌گوید لاتخرج من بیتک حتی یطلع الفجر فاذا صلیت الفجر فاخرج، عرف استظهار می‌‌کند یعنی تا بعد از نماز صبح نیا، بعد از نماز صبح بیا، یعنی کانه این‌جور می‌‌بیند که فاذا طلع الفجر و صلیت الصبح فاخرج. این‌جا درست نیست که ما این مبنای مرحوم آقای تبریزی را پیاده کنیم که می‌‌فرمود فاء در جمله شرطیه ثانیه نشان می‌‌دهد که جمله شرطیه ثانیه هیچ کاره است، صدر قبل از فاء منطوقا و مفهوما همه کاره است این ذیل که با فاء آمده شد بخشی از مفهوم صدر را بیان می‌‌کند، و لاتقربوهن حتی یطهرن مفهومش این است که فاذا طهرن فلاباس ان تقربوهن. حالا یک حصه‌اش بیان شده، یک حصه‌ای از این مفهوم بیان شده که فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله، شاید نکته‌اش هم این باشد که ما بین نقاء و قبل از اغتسال چون مکروه بوده نزدیکی او را بیان نکردند، ‌تصریح به مفهوم نکردند. آقای تبریزی من یادم نیست در این آیه این را پیاده کرده باشند، عرض می‌‌کنم طبق مبنای ایشان‌ که فاء‌در جمله شرطیه ثانیه نشان می‌‌دهد جمله ثانیه تصریح به بعض مفهوم جمله شرطیه اولی است، و هیچ کاره است همه کاره همان جمله شرطیه اولی است این‌جا این بیان نمی‌آید، چون عرض کردیم استظهار عرفی این است که فاذا تطهرن یعنی فاذا طهرن و تطهرن، مثل همان مثال لاتخرج من بیتک حتی یطلع الفجر فاذا صلیت الفجر فاخرج می‌‌ماند.

البته رجوع به روایات که می‌‌کنیم روایات تجویز کرده گفته به مجرد نقاء از حیض نزدیکی با همسر جایز هست، علاوه فرموده است که اذا اصاب زوجها شبق فلیامرها فلتغسل فرجها ثم یسمها صحیحه محمد بن مسلم. مشهور گفتند که معلوم می‌‌شود به مناسبت حکم و موضوع این حکم، ‌حکم تنزیهی است، روایاتی هست مثل روایت علی بن یقطین سالته عن الحائض تری الطهر أیقع بها زوجها قبل ان تغتسل قال لا بأس و بعد الغسل احب الیّ یا روایت ابن بکیر اذا انقطع الدم و لم تغتسل فلیاتها زوجها ان شاء. مشهور گفتند این صحیحه محمد بن مسلم هم که می‌‌گوید فلیامرها فلتغسل فرجها عرف استظهار می‌‌کند امر به غسل فرج برای تنظیف و رفع قذارت و نفرت و این‌ها است، ولی به قول آقای خوئی معلوم نیست، شاید یک واجب تعبدی است و لیامرها فلتغسل فرجها ثم یمسها. و لذا ما هم احتیاط واجب می‌‌کنیم که اول امر به غسل فرج بشود و لو اغتسال من الحیض نشود و الا بدون غسل فرج اشکال ندارد. رجوع کنید به موسوعه مرحوم آقای خوئی جلد 7 صفحه 420 که روایات را هم ایشان آن‌جا مطرح می‌‌کند.

[سؤال: ... جواب:] صحیحه علی بن یقطین گفت لازم اغتسال بکند. بهرحال احتیاط واجب است که اول غسل فرج کند و وجهی ندارد حمل کنیم بر یک امر تنزیهی.

## شک در قرینه متصله

بحث دیگر راجع به این هست که اگر ما احراز نکنیم وجدانا ظهور کلام را چه کنیم؟ باید ببینیم چرا ما احراز نکردیم ظهور کلام را. یک وقت شک داریم در وجود قرینه متصله اعم از قرینه لفظیه متصله یا قرینه حالیه متصله، یک وقت شک داریم در مدلول لغوی لفظ که باید بحث کنیم که آیا می‌‌شود به کلام لغوی اعتماد بکنیم یا نه، اما اگر منشا شک در انعقاد ظهور شک در قرینه متصله باشد، مشهور گفته‌اند که بنا می‌‌گذاریم بر عدم قرینه متصله و بعد احراز می‌‌کنیم با این اصالة عدم القرینة المتصلة ظهور خطاب را و با آن عمل می‌‌کنیم.

مرحوم صاحب کفایه فرموده است که این درست نیست. این را و لو مرحوم شیخ فرمود که یبنی علی عدم القرینة اولا فیحرز ظهور الخطاب بهذا الاصل العقلائی بعد عمل می‌‌کنند عقلاء به این ظهور. صاحب کفایه فرموده است که نخیر این‌طور نیست، عقلاء ابتدائا عمل می‌‌کنند به این ظهور لولائی خطاب، این خطاب اگر قرینه‌ای در کنارش نباشد ظهور در چه معنایی پیدا می‌‌کند به نحو قضیه تعلیقیه: لو لم تتصل به القرینة یکون ظاهرا فی هذا المعنی به این می‌‌گویند ظهور لولائی عقلاء ابتدائا می‌‌آیند به این ظهور لولایی عمل می‌‌کنند در خطاب نه این‌که ابتدا یک اصل عقلایی را اجرا کنند: اصل عدم قرینه است، بعد احراز کنند ظهور فعلی خطاب را با این اصل عقلایی بعد بگویند ما به این ظهور فعلی عمل می‌‌کنیم، نخیر، همان ابتدا به ساکن می‌‌آیند به همان ظهور اگری و لولائی خطاب عمل می‌‌کنند.

مرحوم آقای خوئی فرموده در شک در قرینه منفصله همین‌طور است که صاحب کفایه فرموده، عقلاء با شک در قرینه منفصله این‌جور نیست که بنا بگذارند بر عدم قرینه منفصله بعد عمل کنند به ظهور خطاب نه تا احراز نکنند قرینه منصله را عمل می‌‌کنند به ظهور خطاب اما در شک در قرینه متصله مگر می‌‌شود عمل کنند عقلاء به خطاب؟ شک در ظهور دارند اول باید اثبات بکنند ظهور را بعد عمل کنند، و لذا ایشان فرمودند به این عقلاء می‌‌گوییم حالا که ما شک کردیم در قرینه متصله چه جور احراز کنیم ظهور خطاب را؟‌ عقلاء می‌‌گویند چرا شک داری در قرینه متصله؟ چون احتمال می‌‌دهید که شمای مستمع غافل بودی از شنیدن قرینه متصله؟ اصل عدم غفلت شماست.

این فرمایش مرحوم آقای خوئی است.

ما شک در قرینه منفصله که بحث نداریم چون در قرینه منفصله که وجودش هم مانع از ظهور نیست فکیف بالشک، ‌بحث ما در شک در قرینه متصله است. شما می‌‌فرمایید که ما شک در قرینه متصله داریم عمل می‌‌کنیم به این ظهور مع الشک فی القرینة المتصلة، ‌اختلاف‌تان تحلیلی است، یکی می‌‌گوید اصل عند العقلاء جاری می‌‌شود بر عدم قرینه متصله سپس عمل می‌‌کنند به ظهور، ‌صاحب کفایه می‌‌گوید ابتدا عمل می‌‌کنند، نه آقا، ‌نه ابتدائا نه بعد از اجرای اصالة عدم القرینة، با شک در قرینه متصله عقلاء کی عمل می‌‌کنند به ظهور، نه ابتدائا عمل می‌‌کنند نه با اجرای اصالة عدم القرینة. این‌که می‌‌بینید ما یک خبری که برای ما نقل می‌‌شود شک در قرینه متصله‌ای داریم آن را به آن اعتنا نمی‌کنیم چون راوی با سکوتش شهادت می‌‌دهد که امام علیه السلام این را فرمود، فرمود رایت اسدا، اگر در کنارش می‌‌فرمود یرمی و این را راوی نقل نمی‌کرد خلاف امانت و وثاقت راوی بود. و ما هم اگر دلیل حجیت خبر ثقه سیره عقلاء باشد و هم اگر دلیل صحیحه حمیری باشد که مقطوع الصدور است که می‌‌گوید العمری ثقتی فاسمع له و اطع، ماموریم و بنای عقلاء هم داریم بر اعتماد به خبر ثقه، حالا اگر مثل آقای سیستانی باشید باید وثوق پیدا کنید به صدور خبر ثقه آن وقت نمی‌دانم آقای سیستانی در شک در قرینه متصله اگر شک پیدا کنیم و وثوق پیدا نکنیم شاید راوی فراموش کرد قرینه متصله را بگوید اگر وثوق پیدا نکنیم آقای سیستانی چه می‌‌کند شاید ایشان هم مثل مشهور به احتمال قرینه متصله اعتنا نمی‌کند ولی ما سوال‌مان این است که چه وجهی دارد اعتنا نکند. شهادت سکوتیه راوی ثقه است که نفی می‌‌کند قرینه متصله لفظیه را.

اما قرینه متصله حالیه: یک وقت قرینه حالیه شخصیه است یعنی در مجلس امام یک قرینه حالیه که یک رجل شجاعی وارد شد امام به اصحابش فرمود الیوم رایت اسدا، همه فهمیدند که مراد رجل شجاعی است وارد شد حالا شجاع در امر دنیا یا شجاع در امر دین، مثل هشام بن الحکم، این بیاید نقل کند برای ماها قرینه حالیه شخصیه را هم ذکر نکند، خب این هم خلاف وثاقت است آقا، مثل این‌که یک آقایی برای شما نقل کند که مثلا مرجع تقلید فرمود که مثلا نماز شب باید بخوانید، قرینه حالیه شخصیه بوده در مجلس که می‌‌خواست بگوید اگر می‌‌خواهید به کمالات معنوی برسید بحث راجع به این موضوع بود چشم بصیرت‌تان باز بشود!! نماز شب بخوانید، حالا مرجع گفت باید نماز شب بخوانید آن قرینه حالیه شخصیه را هم بگو که بحث راجع به رسیدن به مقامات معنوی و باز شدن چشم بصیرت بود. قرینه حالیه شخصیه اگر باشد در حد متعارفی که عرف عام متوجه می‌‌شود این‌جا ما از سکوت راوی کشف می‌‌کنیم همچون چیزی نبود اگر بود نقل می‌‌کرد چون مخل به آن ظهور ابتدایی کلام است.

اما مشکل بارها گفتیم و در بحوث هم هست در جایی است که احتمال قرینه حالیه نوعیه بدهیم یعنی احتمال مرتکز متشرعی مثلا بدهیم بر خلاف ظهور اولی کلام. آن روز اگر امام فرمود اغتسل للجمعة احتمال می‌‌دهیم ارتکاز متشرعی بر این بود که از این کلام وجوب نمی‌فهمیدند چون ارتکاز متشرعی بر عدم وجوب بود، وقتی ارتکاز متشرعی بر عدم وجوب است عرف از امر وجوب نمی‌فهمد، امروز اگر یک استاد اخلاقی بگوید نماز شب بر طلبه‌ها واجب است هیچ طلبه‌ای از آن وجوب فقهی نمی‌فهمد، این طلبه می‌‌آید برای رفیقش که نقل می‌‌کند برای او هم توضیح نمی‌دهد چون آن ارتکازی که خودش دارد این مستمع هم دارد، چرا برای او توضیح بدهد، راوی هم همین‌طور بود گاهی ارتکاز متشرعی داشت بر یک تقیید بر یک حمل ظهور امر در وجوب به حملش بر استحباب آن ارتکاز متشرعی برای این راوی از امام بود، نیازی نمی‌دید نقل کند برای نفر بعدی، چون نفر بعدی هم همان ارتکاز را دارد می‌‌فهمد، تا این‌که یواش یواش در کتاب نوشته شد، مولف فکر نمی‌کرد که یک زمانی بیاید ارتکازها کم‌رنگ بشود، شیئا فشیئا ارتکازها ضعیف بشود برسد به زمان ما یک عده‌ای می‌‌گویند شاید غسل جمعه واجب باشد اغتسل للجمعة هم غسل الجمعة واجب ظهورش در وجوب است، غسل الاحرام واجب ظهورش در وجوب است، اختلاف می‌‌شود بین فقها، ما می‌‌گوییم احتمال ارتکاز متشرعی در زمان ائمه بر عدم وجوب کافی است که ما دیگر احراز ظهور نکنیم در این خطاب امر. می‌‌گویید شک داریم در قرینه حالیه نوعیه، باشد، به چه دلیل ما عمل کنیم به این ظهور لولائی؟ سکوت راوی هم که نقل نمی‌کرد این احتمال قرینه حالیه نوعیه را، در این‌جا در بحوث یک تفصیلی دادند که ان‌شاءالله تفصیل ایشان را فردا عرض می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.